

معرکه های شاگرد تخس

آبریزگاه همگانی

(قسمت دوم)

امیر فیض - حقوقدان

پایان بخش نخست تحریر «معرکه های شاگرد تخس» به این قید رسید که لازم است تفاوت بین تداوم اجرائی قانون اساسی و متمم آن، با متن مدون قانون اساسی و متمم دقیقاً شناسائی گردد؛ و اکنون به اتفاق به این مهم پرداخته میشود.

ورود به این بحث ایجاب میکند که نگاهی تند و سریع به مفهوم و ماهیت صیغه تداوم اجرائی قانون با متن مدون قانون داشته باشیم که به حل و فصل شناسائی موضوع کمک اصلی است.

صورت تدوینی قانون اساسی همان ۱۵۴ اصلی است که در اولین مجمع موسس تصویب و بنام قانون اساسی مشروطیت معرفی شده است و همان چهار (۴) میخی که قبلاً در تحریر سابق و نیز سنگرها به آنها اشاره شد و یکل مانع حرکت خواسته های آزادیخواهانه انقلاب مشروطیت میشد، از ارکان مهمه و اصلی آن قانون مدون است.

صورت تداوم اجرائی قانون اساسی و متمم، و بطور کلی هر قانونی، کیفیت اجرائی آن قانون در طول عمر قانون است و در نهایت تداوم اجرائی قانون اساسی مشروطیت و متمم آن میشود کیفیت اجرائی همان قانون در عمر ۷۲ سال عمر مشروطیت ایران.

تفاوت بین صورت قانون تدوینی، با صورت تداومی همان قانون

هر چیز که در جریان اجرا قرار میگیرد شکل اجرائی آن در اثر نیاز جامعه و یا نقصان و مشکلاتی که دارد شکل تازه ای را لازم دارد مسائل اجتماعی و سیاسی هم از چارچوب این تحول نیازی خارج نیستند و در مقابل، قدرت ثابت شکل اجرائی قانون، خود را از آن چارچوب خارج میسازد و به همین دلیل است که مسئله نسخ و اصلاح قانون یکی از اصول قانونگذاری شناخته شده است، و معنا و مفهوم نسخ و اصلاح قوانین جز این نیست که قانونگذار شکل اجرائی قانون را جایگزین شکل تدوینی قانون ساخته است.

گاه میشود که سنت قضائی و پارلمانی موقعیتی ایجاد میکند که نیازی به وضع قانون جدید و یا نسخ قانون سابق نمیشود و آن سنت پارلمانی کمبود و یا نیاز قانون را جایگزین میشود.

سنت که یکی از معانی آن قانون است در حقوق اسلامی براه روشی گفته میشود که پیغمبر و یاصحابه او عمل کرده اند و همانطور که آگاهید سنتها شکل و محتوایی دارند که در قرآن موجود نیست.

در مشروطیت هم عین سنت اسلامی وجود دارد منتها بنام سنت مشروطیت و آن عبارت از تصمیمی است که نمایندگان مجلس در ادوار مختلف به آن عمل کرده اند و این عملکرد متمادی، اعتبار اجرای قانون رابه آن میدهد.

نمونه ای که میتوان ارائه داد اصل ۴۶ متمم است؛ در اصل مزبور اصل و نصب وزرا بموجب فرمان پادشاه است، یعنی قرآنی است که از اصل ۴۶ متمم میشود، ولی میدانیم که اصل مزبور در طول عمر مشروطیت جای خود رابه سنتی داد که پادشاه فقط نخست وزیر را انتخاب میکند و نخست وزیر است که وزرا را برمیگزیند، یعنی روشی که در متن مدون قانون اساسی و متمم موجود نیست ولی بمناسبت تصمیم عموم نمایندگان و توالی اجرای آن جایگزین اصل ۴۶ متمم شده است، و این سنت مشروطیت است.

اینکه ملاحظه میشود برای یک قانون در طول اجرا تصویب نامه ها و بخشنامه های متعددی در جهت کیفیت اجرای همان قانون صادر میشود در حقیقت به این جهت است که مسئولین اجرای قانون متوجه میشوند که شکل تدوینی قانون متناسب بان نیاز جامعه نیست لذا باضمیمه کردن تصویب نامه ها شکل اجرائی قانون را توجیه میکنند.

اینکه در مجموعه قوانین کشورهای پارلمانی از جمله ایران شاهنشاهی، قوانینی ملاحظه میشود که بدون اینکه نسخ شده باشد باقی است ولی مورد اجرائی نیست، علت همان است که شکل اجرائی آن قانون در اثر تدویم و استقبال قوه مقننه در مسیری قرار گرفته که آن قانون، دیگر از موقعیت اجرائی خود خارج شده است.

عکس موضوع هم قابل توجه است یعنی به عللی از جمله ممکن الاجرا نبودن قوانین، حتی قانون اساسی، قوانین با آنکه بصورت مدون و لازم الاجرا بودن وجود دارند مع هذا آن قانون به جریان اجرا قرار نگرفته است.

نمونه های ارائه بشود بحاست

۱- تا سال ۱۳۲۸ یعنی ۴۳ سال از عمر مشروطیت اصول مربوط به مجلس سنا به اجرا گذاشته نشد در حالیکه قانون اساسی قانون بودن مصوبات مجلس شورایی را منوط به موافقت سنا میداند (بغیر از مواردی که مربوط به امور مالی است)

آیا در این مدت ۴۳ سال قانونی وضع نشد؟ البته که شد.

۲- اصول دوم و هشتم و سوم متمم قانون اساسی از همان سال دوم مشروطیت از دایره اجرا خارج شد.

(در این مورد در همین تحریر گفتگو خواهیم داشت)

- ۳- اصل دوم قانون اساسی (نه متمم) از ابتدای مشروطیت تا انقلاب شاه و ملت غیر قابل اجرا ماند و فقط گروهی قلیل از مردان کشور در سرنوشت سیاسی کشور دخالت داشتند.
- ۴- اصل هفتم متمم قانون اساسی که مشروطیت را غیر قابل تعطیل میداند در طول مشروطیت به کرات در محاق تعطیل قرار گرفت که ۱۰ سال آن حرف بردار نیست.
- ۵- مدت ۲۳ سال از ابتدای مشروطیت ایران اصل ۹۲ اجرا نشد تا بسال ۱۳۰۹ زمان سلطنت رضاشاه کبیر به اجرا درآمد.
- ۶- اصل ۷۹ متمم قانون اساسی در مدت ۱۵ سال مشروطیت واصل ۷۰ تا زمان سلطنت رضاشاه کبیر بلا اجرا بود.
- ۷- اصول ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ متمم قانون اساسی تا سال ۱۳۰۰ بلا اجرا بود.
- ۸- استقلال قوه قضائیه که یکی از ارکان مشروطیت ایران است تا ۲۰ سال اول مشروطیت تنها یک عنوان بیشتر در قانون اساسی و متمم نبود.

اشارات بالا از اینجهت به تصدیع رفت که قبول کنیم سیر اجرائی قانون با متن قانون دویازی است که در عین هماهنگی، در عمل، باشکل اجرائی متفاوتی روبرو هستند.

نتیجه یکم اینکه

استناد به قانون اساسی مشروطه به معنای صورت تدوینی آن قانون نیست، چرا که، ملاحظه کردید که سالهای متمادی صورت تدوینی قانون اساسی حتی به مرحله اجرا هم در نیامد، **بنابراین وقتی به قانون اساسی و متمم آن استناد میشود شکل اجرائی آن قانون در طول مشروطیت تا هجوم شورشیان سال ۵۷ منظور است**

یک مثال لازم است

فرض کنید، میخواهیم در باب مسئله ای صحبت و بحث کنیم که استناد به قانون اساسی و متمم همان سال لازم میشود، اگر متن مدون قانون اساسی ملاک قرار گیرد مستند درستی نخواهد بود زیرا برخی از اصول قانون اساسی و متمم در آن سال، در جریان اجرا نبوده است و چنین قانونی نمیتواند مستند قرار گیرد در حالیکه میدانیم در آن سالها قانون اساسی و متمم آن با آنکه تمامی اصول آن در جریان اجرا نبوده ولی معهدا قانون اساسی و متمم وقت محسوب میشده است.^۱

اینجاست که متوجه میشویم در هر عصر زمانی مقصود از قانون اساسی و متمم آن تداوم اجرائی آن قانون در آن زمان است.

لذا وقتی قانون اساسی و متمم آن نقد میشود، نقد باید در بردارنده دستاوردهای تداوم اجرائی قانون اساسی و متمم در آخرین سالهای حیات اجرائی آن قانون باشد نه متن مدون قانون یکصد سال قبل.

^۱ - نکته بسیار مهمی در اینجا مورد نظر است که خوانندگان را به خواندن و درک موضوع جلب دوباره میکنم - ح-ک

متاسفانه این موضوع ساده قابل فهم برای برخی از جمله آبرامیان نیست و بجای نقد تداوم اجرائی قانون اساسی که مشتمل بر تمام آزادیهای حقوقی برابر اعلامیه جهانی حقوق بشر است میرود به سراغ متن مدون ۱۰۰ سال پیش و آنقدر هم آگاهی ندارد که محدودیت حقوق زنان در انتخابات که با انقلاب شاه و ملت از بین رفت بموجب قانون انتخابات بود نه قانون اساسی.

تفاسیری که ایشان از قانون اساسی و متمم آن میآورد مربوط به کدام زمان از سیر آن قانون است، زیرا همانطور که در همین لایحه ملاحظه میشود قانون اساسی و متمم از همان سال دوم قوه مقننه به کرات با تحولاتی روبرو شده است، و این کمال بی انصافی و تعدد در احتجاج است که همه تحولات اجرائی قانون اساسی و متمم ناگرفته شود و فقط به متن قانون تمسک شود.

(کاش کسی پیدا میشد و مراتب معروضه رابه شاگرد تخس فراری از خواندن تفهیم میکرد) ۲

حاشیه = در دوران تحصیل، آقای رفعتی افشار استاد زبان انگلیسی بود و کتاب <بریتیش جاستیس> کتاب درس ما بود، رویه استاد این بود که به تعداد شاگردان کلاس صفحات متوالی کتاب را معین میکرد که هر شاگردی راکه استاد صد میکند یک صفحه را بخواند و خود استاد رفعتی هم عادت داشت که در این قبیل موارد در آخر کلاس می نشست. یکی از شاگردان که بنام اکبر ع نام داشت بنا به دستور استاد شروع به قرانت کتاب کرد کتاب مزبور چون یک کتاب حقوق قضائی انگلیسی بود واژه های سخت و مشکل در خواندن داشت؛ اکبر ع بسرعت شروع به خواندن صفحه کرد، ماهمه تعجب کردیم ولی یک دفعه استاد رفعتی از ته کلاس فریاد کرد <پسر چرا گنده هایش رانمیخوانی> اکبر ع فقط واژه های آسان آن صفحه رانمیخواند. دقیقاً مانند شاگرد تخس که فقط آنچه راکه خودش میخواهد میخواند و گنده هایش را نمیخواند (پایان)

ناکاری میخهای کوبیده شده بر متمم

نگاه اجمالی به جریاناتی که منجر به تنظیم قانون اساسی و مشروطیت ایران شد نشان میدهد که اختلاف بین روحانیون و از آدیخواهان در تنظیم قانون اساسی متوجه موارد زیر بوده است:

آزادی و برابری زن و مرد - برابری مسلمانان و نامسلمانان - حکومت اکثریت مردم - تفویض حق وضع قانون به مردم - تعیین کیفرها بوسیله قانون - بستگی مردم به قانون و رهائی از قید روابط تقلید - برقراری پارلمان - تفویض حق قضاوت به قضات دادگستری - خلع ید امر آموزش از علما و تفویض به دولت - آزادی مطبوعات - فرماندهی شاه بر ارتش - آزادی بیان و مطبوعات و امثال آنها.

جریان مباحثات و مخالفت ها نشان میدهد که تمامی موارد بالا که خواست آزادیخواهان بود مورد مخالفت شدید روحانیون وقت قرار داشت و پس از کشمکش های بسیار که فصل مشابهی است در تاریخ سیر مشروطیت ایران، شیخ فضل الله نوری که مخالف مشروطیت بود طرحی تنظیم کرد که دقیقاً همین

۲ - تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد است.

متن مصرحه دراصل دوم متمم قانون اساسی است که پیش نویس آن به خط خود اوست و سایر روحانیون دست اندرکار، **با آنکه باشیخ فضل الله مخالف بودند ولی هم طرح اورا پذیرفتند و هم بدارش کشیدند.**

طرح شیخ فضل الله نوری کاملا حساب شده بود و اگر به اجرا درمیآمد میخی میشد که همه خواسته های آزادیخواهان رابه تابوت ابدی میخکوب میکرد.

لقی وپوسیدگی میخ (اصل دوم)

مختصر اصل دوم که مفصل آن در متمم قانون اساسی است این است که **مراجع تقلید** و **علمای اعلام** ۲۰ نفر را از بین خود انتخاب و به مجلس شورایملى معرفی میکنند که مجلس از بین آنان ۵ نفر را انتخاب و قوانین و طرح ها بدون موافقت آن ۵ نفر قابل طرح در مجلس نخواهد بود و تکلیف آن ۵ نفر هم معاینه طرح ها و قوانین است باموازین شرعی.

این میخ با آنکه بظاهر میخ بسیار محکمی است ولی تنها در دوره اول مجلس شورایملى به حالتی نیم بند به اجرا درآمد و بکل در دوران های بعدی مجلس از گردونه اجرا خارج شد یعنی در عمر ۷۰ ساله مشروطیت فقط یک دوره هم لازم الاجرا بود و هم ممکن الاجرا.

بنابراین در توقف اجرائی اصل دوم نه رضاشاه کبیر و نه شاهنشاه ایران و حتی احمد شاه قاجار هم هیچ نقشی نداشتند، و خود ملاها بودند که نتوانستند اصل مزبور را در موقعیت اجرائی قرار بدهند و چون طبق متمم قانون اساسی، مشروطیت تعطیل بردار نیست لذا قوه مقننه تکلیف داشت به دلیل ممکن الاجرا نبودن اصل دوم، به سیر مشروطیت ادامه بدهد که داد.

علت توقف اصل دوم متمم

عده ای نوشته اند که اصل دوم رشوه ای بوده که روشنفکران به آخوند های مخالف مشروطیت داده اند؛ این برداشت، درست نیست. روشنفکری که اصل دوم را پیش کش کند روشنفکر نیست و نمیشود باور کرد که روشنفکران آن زمان که بسیار تیزهوش و بااطلاع بوده اند، تاثیر این اصل را درک نکنند.

علت اصلی، احاطه روشنفکران به روحیه آخوند و دید گاه عمیق آنها به مرحله اجرائی اصل دوم بوده است

غیر قابل اجرا بودن اصل دوم متمم

این تحریر اجازه میخواید مشکلات اجرائی اصل دوم را احصاء کند که پاسخ های مناسبی را برای استحکام این تحریر خواهد داشت.

۱- ماهیت اصل دوم یک تعهد و عقداست که متعهد ایفای آن عهد، علمای اعلام و مراجع تقلید میباشند.

علمای اعلام که متعهد اصل دوم شناخته شده چند نفروچه اشخاصی هستند؟ نامعلوم بوده وحتی اکنون هم درکشور نامعلوم هستند.

۲- طرف تعهد و شرط نمیتواند عام باشد باید هم مشخص و محدود باشد. باید احراز اهلیت بشود. باید دارای اقامتگاه باشند.

نظربه اینکه علمای اعلام در جامعه تشییع ایران عام هستند لذا شرط اصل دوم اساسا باطل است (رای دیوان کشور و قانون مدنی)

۳- اصل دوم مقرر کرده که ۲۰ نفر از ۱- علمای اعلام ۲- و مراجع تقلید، متعهد اجرای اصل مزبور هستند، اصل معلوم نکرده که از آن ۲۰ نفر چند نفر از مراجع تقلید و چند نفر از علمای اعلام خواهند بود.

۴- اصل مقرر کرده که منتخبین (همان ۲۰ نفر) باید مطلع از مقتضیات زمان باشند، این تمیز چگونه ممکن است بدست آید کدام مرجع تقلید و یا علمای اعلام است که بگوید مطلع از مقتضیات زمان نیست؟

۵- کسانی که به مدارج روحانیت واقفند میدانند که بین مراجع اجتهاد و علمای اعلام یک دیوار نامانوسی وجود دارد که قرنهای این دیوار برقرار است و ریشه آن به تعلق خمس به مراجع و حق فتوادادن میرسد که علمای اعلام و غیر اعلام از آن محرومند.

۶- چگونه ممکن است گروهی نامتجانس و نامعلوم از تعداد، که هیچگاه در طول تاریخ تشییع تمرین انتخابات و اجلاس عمومی نداشته اند، بتوانند در اجرای اصل دوم به اجماعی برسند که ۲۰ نفر را از بین خودشان که واجد شرائط میباشند انتخاب کنند؛ و آنها نه یکبار بلکه تا خدا خدائی میکند.

مشکلات مزبور که تنها از صیغه اصل دوم مستفاد میگردد، سوای مشکلاتی است که در اجرای اصل مزبور ظاهر خواهد شد برای تدوین کنندگان قانون اساسی که شخصیت های بسیار ممتاز و تحصیل کرده آن زمان و آشنا به حقوق بلژیک و بیشتر به روحیات و اخلاق آخوند ها بوده اند مسلم بوده که اصل دوم قابل اجرا نخواهد بود یعنی متعهد اصل دوم که روحانیون هستند قادر به انجام آن شرط و تعهد نخواهند بود و موضوع مشمول ماده ای از قانون مدنی و فقه اسلامی میشود که میگوید «طرف تعهد که شرط بنفع اوشده میتواند از عمل به آن شرط صرفنظر کند و در این صورت مثل آن است که شرط مزبور نبوده است و این اسقاط شرط هم ممکن است به لفظ باشد و یابه فعل یعنی عملی که دلالت بر اسقاط شرط نماید.»^۳

روشنفکرانی مانند حسین و حسن پیرنیا - مخبرالسلطنه - محقق الدوله که سالها در سفارت آلمان و هند خدمت کرده و مجموعا ۱۲ شخصیت ممتاز زمان و تدین قانون اساسی و متمم را متصدی بوده اند خوب میدانستند که محال است آخوند جماعت که در سطح کشور به هزاران میرسد و هیچکدام هم دیگری را قبول ندارد بتواند ۲۰ نفر از بین خود انتخاب کنند، آنها نه یکبار بلکه تا پایان عمر کره زمین.

^۳ درک دقیق این پاراگراف خواهشی است که از خواننده می شود. ح-ک

مایلرانیان در خارج از کشور برای یک کار ساده مثلا انتخاب چند نفر، سی سال است که ناموفق بوده ایم وقتی هم که از اعتبار شاه و علیاحضرت استفاده شد، میشود انتخابات شورای به اصطلاح ملی که گذش درآمد.

در اسناد سفارت آمریکا گزارشی درباره وضع روحی و کار دستجمعی مایلرانیان آمده که نوشته حوقتی ۵ ایرانی بدور هم جمع میشوند ۶ عقیده پیدا میشود < چطور میشود تصور کرد که این تشنت در جامعه آخوند حضور جدی نداشته باشد.

باری به همین دلیل است که میبینم دست اندرکاران تنظیم قانون اساسی و متمم آن هیچگونه مقاومتی در مقابل طرح شیخ فضل الله نوری نکردند زیرا میدانستند سرنوشت اصل دوم چه خواهد شد.

دستاورد توقف اجرائی اصل دوم متمم

باتوقف قهری اجرای اصل دوم بخشی از خواسته های آزادیخواهان بطور طبیعی در مسیر اجرا قرار گرفت و برخی دیگر از اصول متمم باهمت شاهان پهلوی در مسیر اجرا قرار گرفت و برخی دیگر هم با انقلاب شاه و ملت عملی گردید؛ مانند اصلاح قانون انتخابات و غیره و نتیجه این تحول بسیار بزرگ این شد که تداوم اجرائی قانون اساسی و متمم بصورت مترقی ترین قانون اساسی کشورهای پادشاهی جهان درآمد و با انقلاب شاه و ملت تمامی اصول متمم قانون اساسی منهای میخهانی که برای توقف پیشرفت و آزادی ایرانیان کوبیده شده بود در مجرای اجرا قرار گرفت.

دید گاه های سفهای کینه توز

از ادعا های آن شاگرد تخس است که میگوید:

۱- چرا شاه اصل دوم را اجرا نکرد و اگر کرده بود انقلاب نمیشد.

دیدید که اجرای اصل دوم در اختیار شاه و یا مجلس نبود بلکه در تعهد آخوند هابود و نادیده گرفتن این واضح رانمیتوان به سفاهت گره زد زیرا سفیه وارد این معقولات نمیشود بلکه باید نام دیگری که نزدیک به کینه توزی باشد برایش انتخاب کرد.

۲- شاگرد تخس از درک این واقعیت غافل است که توقف اجرائی اصل دوم آنهم از طرف آخوند ها باشکوه ترین تحول در تداوم اجرائی قانون اساسی و متمم است و اجرای آن از طرف شاه آنهم بعد از ۷۰ سال توقف، نه تنها ممکن نبوده بلکه اتهامی بسیار بزرگ را متوجه شاه میساخت که شاه به دوران جدائی دین از حکومت و قانونگزاری پایان داده است.

۳- میگوید و اصرار هم دارد که چون نویسندگان قانون اساسی و متمم مسلمان و شیعه اثنی عشری بوده اند پس قانون اساسی و متمم آن، قانون ضحاکیان است و شاه هم که قسم خورده حارس آن قانون باشد ضحاک است، و طرفداران قانون اساسی و متمم ضحاکیانند که آن قانون پیچیده شده در کهنه حیض چرک و خون را طرفداری میکنند.

اخیرا هم ادبشان! گل کرده و گفته است <من به روان نویسندگان قانون اساسی نفرین میکنم جای آن قانون در آبریزگاه همگانی است - نه در دل مردم. باید قانون اساسی رابه آتش کشید نه حلوا، حلوا کرد اگر اینها دشنام است بله من دشنام میدهم>

واقعا چقدر ادب و اخلاق!! آنهم از متصدی فرهنگستان جهانی کوروش بزرگ! انسان درهرمسیری که هست جلو میرود، آدم مودب و با فرهنگ مودب تر میشود و آدم هرزه گوی بی فرهنگ میشود؛ شاگرد تخس.

درسالگرد تولد فردوسی (چهارشنبه ۲۰ شهریورسال ۱۳۹۲ در دانشگاه رشت گفته شد: <شاهنامه فردوسی به نسل های آینده شرافت - آزاد مردی - نیک اندیشی - دانائی و اخلاق و ادب آموخته است> درسالگرد فردوسی درسال ۱۳۹۱ از شاهنامه بنام معلم اخلاق یادشده (خبرگزاری جمهوری اسلامی) فردوسی گفته:

نمیرم از این پس که من زنده ام که تخم سخن راپراکنده ام

مقصود فردوسی از تخم سخن همین چرک و خون و آبریزگاه و نفرین به نویسندگان قانون اساسی است؟؟

شاهد قضیه

در تمام بیانیه های اعلیحضرت بمناسبت سالگرد مشروطیت ایران عباراتی که گویای تجلیل از نویسندگان و دست اندرکاران انقلاب مشروطیت است دیده میشود از جمله:

<انقلاب مشروطیت یاد آور همت والای تنی چند از فرهیختگان ایران است که با آگاهی های اندک از دنیای پیشرفته غربی اما باشوری ژرف و نیتی پاک به قصد برکشیدن جامعه ازورطه عقب ماندگی و استبداد (از پیام مشروطیت سال ۹۲)>

شاهد دیگر

مصاحبه ای در بهمن سال ۸۸ از آقای دکتر محمد صنعتی منتقد فرهنگ و ادبیات و هنرپخش شد که بخشی از آن که مربوط به این تحریر و درباب شخصیت های دست اندرکار مشروطیت ایران است به اینجا آورده میشود نوشته است.

روشنفکران مشروطیت زمانی برخاستند که هنوز درکشورهای اطراف ما هیچ حرکتی وجود نداشت.

روشنفکران مشروطیت چه معجزه ای در آن زمان کردند آنها کسانی بودند که باتفکرمدردن آشنا شده بودند گوا اینکه ممکن بود آگاهانه و یا ناخود آگاه رگه های سنت هم در آنها باقی مانده باشد (یعنی مذهبی باشند) اما آنچه که آگاهانه به آن میپرداختند این بود که راه نجات این مملکت مثل بقیه ملل دنیا رهائی و واپس ماندگی و تغییر و تحول بسوی مدرنیته است. (کیهان لندن ۱۳۹۲)

شاهنامه فردوسی هم چرک و خون و خود فردوسی هم ضحاک است

با معیاری که آن شاگرد تخس در تنظیم قانون اساسی مشروطیت بکار برده تمام شعرا و نویسندگان بزرگ ایرانی مانند حافظ - سعدی - مولوی - فاریابی و بسیاری دیگر و در صدر همه فردوسی ضحاک و شاهنامه و مثنوی و گلستان و دیوان های دیگر مخلوطی از چرک و خون و جایشان در آبریزگاه های عمومی است.

نگاه کنید

اشعار معروف، از علی آموز اخلاص عمل شیرحق را دان منزله آزدغل از مولوی ضحاک است! اشعار - حافظ اگر قدم زنی در راه خاندان بصدق بدرقه رخت شود همت شحنه نجف از حافظ ضحاک است!

شعر مفصل سعدی <کس را چه زور وزهره که وصف علی کند>

و همچنین

گراشع فتوا دهد برهلاک الا تا نداری زکشتش پاک

ابی حکم شرع آب خوردن خطاست وگر خون به فتوا بریزی رواست

کجا عقل یا شرع فتوا دهد که اهل خرد دین به دنیا دهد

از سعدی است و لاجرم خود سعدی از ضحاکیان و بوستان و گلستان هم پیچیده در چرک خون و جایگاهش در آبریزگاه های عمومی است.

فردوسی سخن سرای ایرانی که شاهنامه اش ممر امرار معاش شاگرد تخس است در مورد اسلام و تشیع سنگی انداخته که بنا بر اصرار شاگرد تخس، شاهنامه بصورت چرک و خونی در آمده که بجای شاهنامه باید نامش ضحاک نامه و بجای کتابخانه ها باید در آبریزگاه های عمومی به آتش کشیده شود.

فردوسی در اشعاری مفصل میگوید که علی باب علم است، فردوسی خود را بنده علی و اهل بیت میداند و میگوید با این آئین به دنیا آمده از دنیا هم خواهد رفت و همچنین از دشمنان علی باخواری یاد میکند.

بیت <منم بنده اهل بیت نبی ستاینده خاک پاک وصی>

<هر آنکس که در جانش بغض علی است از او در جهان زار تر زار کیست>

بیت <اسلام شد مشید و دین گشت استوار از بازوی یدالله و از ضرب ذوالفقار> از قآنی ضحاک است!

خطاب به شاگرد تخس و شرور

ایکاش شما به رابطه استادی و شاگردی متمسک نمیشدید که باب خجالت و شرمندگی ام گشاده شود چرا در کاری که تخصص و آگاهی نداری دخالت اصرار مآبانه میکنی؟ چرا

قدرزحمات و کوششهای گذشتگان را بهیچ میگیری که هیچ. آنها را به ضحاکیان تشبیه میکنی! نفرین میکنی و افتخار هم میکنی که به آنها توهین میکنی؟ تو که از جو مذهب در زمان مشروطیت آگاه نیستی دل و دماغ خواندن بیطرفانه را هم نداری زیرا نان و آبی ندارد. آیا میدانی که قدرت روحانیت و تشیع در زمان امضای مشروطیت چه بوده و در چه جوی آزادیخواهان و شخصیت های آن زمان موفق به اخذ امضای سند مشروطیت شده اند؟؟ چرا آنها را ضحاک و قانون اساسی و متمم آنها چرک و خون وجایش را در آبریزگاه های عمومی میدانی؟

اگر قانون اساسی و متمم آن، جایگاهش در آبریزگاه عمومی است پس تمام دستاوردهای ناشی از اجرای همان قانون هم چرک خون و جایگاهش در آبریزگاه های عمومی است، و بنده و شما در آبریزگاه های عمومی بزرگ شده ایم، تمام فعالیت های فرهنگی و دانشگاهی آن دوران که از پایگاه قانون اساسی و متمم رونیده است مخلوطی از چرک و خون و ادرار است و بایستی به آتش کشیده شود.

حقیقتا این حرفی است که یک آدمی که یک ذره عقل داشته باشد بزند؟ یک ذره انصاف را بوکرده باشد بزند؟ آدمی که خجالت شرم داشته باشد بزند آنها در رسانه های گروهی؟! آنها باغرور و نخوتی که از سراپای گوینده میبارد؟

آه به این دوران پر نکبت با این قبیل مردان بلند گو بدست

ملاها با هر چه مخالفند یک مهرطاغوتی به آن میزنند و کار آن تمام است این شاگرد تخس زبل هم بهره که به یادش میرسد یک مهر ضحاک میزند از قانون اساسی و شاه و سلطنت طلبان و ایران و خلیج فارس و غیره.

آیا میدانی که وقتی مظفرالدین شاه در سفر آخرش به فرانسه رفت یک روضه خوان همراه هیئت او بود برای اینکه شبهای جمعه برایش روضه بخواند؟ آیا میدانی که در همان سالی که فرمان مشروطیت صادر شد مردم خیال میکردند که وطن همان روستانی است که در آن زائیده شده اند و شعرشعرا فقط شعر مذهبی بود و تصنیف برای گریه شاه شهید میگفتند (عارف قزوینی)

این علامت جو و قدرت مذهب است در زمان مشروطیت. در همان سالها مردم آب وضوی مراجع تقلید از جمله همین شیخ فضل الله رابعنوان تبرک و درمان میخوردند.

تجزیه تحلیل مسائل و نقد موضوعات باید با توجه به زمان و آداب و رسوم و باورهای مسلط بر جامعه همان زمان باشد نه اینکه بنا بر فکرو ایده های امروزی خودمان، به نقد موضوعات گذشته های دور بپردازیم.

در شرائط آن زمان، کسانی که موفق شدند قانون اساسی و متمم را با بصیرت و کاردانی از گرداب نظارت مذهب و دخالت آخوند نجات دهند کاری کارستان کرده اند، یک انسان با وجدان و با ذره ای از عقل و تمیز نمینشیند در فرنگ آنها بعد از یکصد سال خدمات آنها را به ضحاک تشبیه کند دست آورد کوشش آنها را به چرک و خون تبدیل کند و جایگاه آنها را آبریزگاه همگانی و مزاحمت آنها را با سوزاندن مرتفع بداند، هر روز

هم براین افاضات! حیرت آوراضافه کند، من غلط کرده ام که استادی باشم که شاگردی به این تخسی و نفهمی و کینه توزی داشته باشم.

انصاف هم خوب چیزی است؛ میگوئی: «قانون اساسی و متمم آن به اقلیت های مذهبی توجهی نداشت و در زمان شاه بهائی ها و دیگر پیروان مذاهب در تنگناهای مقام و فعالیت قرار داشتند» خوب فکر نمیکنی که مردم میدانند که در زمان شاه اساسا مسئله مذهب و دین اصلا مطرح نبود و بهائیان مقامات عالی و بالائی در سیاست و اجتماع و اقتصاد داشتند، آقای جواد روحانی وزیر آب و برق، رئیس شرکت هواپیمائی، تیمسار خادم، تیمسار ایادی، طبیب شخص پادشاه و بسیاری که ذکر نامشان موردی ندارد و مشت نمونه خروار است بهائی بودند.

میگوید سنی ها حق وزارت نداشتند. نمیدانم ایشان از رسوائی از دروغ احساس شرم و خجلت میکند یا خیر؟!

تصور نمیکنم زیرا «شرم از ناحیه وجدان است»

در کابینه هویدا در تمام مدت، بین ۷ تا ۸ وزیر سنی بود یحیی صادق وزیری اهل تسنن و زیر دادگستری بختبار آخرین وزیر سنی بود که در بهمن ماه سال ۹۱ در تهران فوت کرد.

یهودیان در کنار مسلمانان به فعالیت های سازندگی و اقتصادی اشتغال داشتند، واقعا چیزی که در زمان شاه مطرح نبود همین برخورد اعتقادات مذهبی بود و اینها همه به استناد و پشتوانه تداوم اجرائی قانون اساسی و متمم آن بود.

آنقدر از این افاضات تهوع آور این نقال متاسفم که میخواهم به ایشان گفته باشم لااقل به احترام همان شاهنامه فردوسی که محل نان و آب شماسست و جایش هم در آبریزگاه های عمومی است در کاری که بی اطلاع و پیاده هستی دخالت نکن همان نقالی را حفظ کن کسر درآمدت را ممکن است سلطنت طلبان صدقه کنند. ایرج میرزا یک نصیحتی به عارف قزوینی دارد که من همان رابه ایشان دارم:

دو ذرعی مولوی را گُنده تر کن	خودت را روضه خوان معتبر کن
چو ذوقت خوب و آوازت ستودست	سوادت هم اگر کم بود، بودست
عموم روضه خوان ها بیسوادند	تُرا این موهبت تنها ندادند